

کفتاری در باب عقل

به قلم مهندس ابراهیم حنیف نیا

بسمه تعالی

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا صَالِحٍ الْمَهْدِيِّ عليه السلام أَدْرِكُنَا

نوشته ای که در پیش رو دارید، تحت عنوان «سه گفتار در باب عقل، فطرت، وجدان» می‌باشد، که اینک اولین گفتار در باب عقل تقدیم می‌گردد.

امید آنکه توفیق الهی در طی این مسیر یارمان باشد و ما را از گزند کج فکری و خود رأیی حفظ فرماید. و شایستگی کسب معارف اهل بیت علیهم السلام را داشته باشیم. در این راه نظر کریمانه صاحب علوم ناب قدسی، مولای بزرگوار و مهربانمان امام عصر علیه السلام را از خداوند خواهانیم.

فهرست مطالب

معنی لغوی	۴
تعریف عقل	۴
عقل مورد تأیید شرع	۷
نقش و وظیفه عقل	۸
قلمرو عقل	۱۰
عقل مطبوع و عقل مسموع	۱۰
معصومیت و حجیت عقل	۱۲
موانع عقل	۱۵
عقل زدگی	۱۷

جایگاه عقل در خداشناسی

۱- عقل قادر به انکار خدا نیست	۱۹
۲- خدا از عقل پنهان است	۲۰
۳- عجز عقل در معرفت خدا	۲۲
۴- حد نصاب عقل در خداشناسی	۲۳
۵- عقل، ابزار اداء حق بندگی	۲۶
۶- خدای عقلی	۲۸

«گفتاری در باب عقل»

معنی لغوی:

عقل، در لغت به معنی خرد، فهم و درک است.
عقل، به معنی اسمی در قرآن نیامده و فقط به صورت فعل، مثل: عَقِّلُوهُ، يَعْقِلُونَ، تَعْقِلُونَ، نَعْقِلُ بکار رفته است.
(و ۴۹ بار در قرآن آمده).^۱

• ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَّلُوهُ.^۲

یعنی: آنرا پس از فهمیدنش دگرگون می کردند.

• وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ.^۳

یعنی گفتند: اگر گوش می دادیم و می فهمیدیم در میان اهل سعیر نبودیم.

• وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ^۴

یعنی: جزء دانایان آنرا درک نمی کنند.

تعریف عقل

برای عقل تعاریف زیادی شده، و هر کسی به تناسب مشرب فکری و ذوق و سلیقه خود به نحوی آنرا تعریف کرده و شاید در بین تعاریف انجام شده، یک تعریف جامع و شامل که همه جوانب عقل را در نظر گرفته باشد و معرف واقعی آن باشد نتوان یافت.

در فلسفه چندین تعریف از عقل به عمل آمده:

۱- عقل یعنی: جوهر مجرد ذاتا و اثرا.

۲- عقل یعنی: وجود منبسط.

۳- عقل یعنی: قوه ادراک کلیات.

۴- عقل یعنی: قوه مدرکه مطلق که به عقل نظری و عقل عملی قسمت می شود.

۵- عقل یعنی: روح قدسی و موجود بالفعل تام که عقل فعال نامند. و به امر خدا مخرج موجودات از قوه به فعلیت است.^۵

۶- ملاصدرا از عقل، تعبیر به «نفس ناطقه» کرده. (ان النفس الناطقه لیست بجسم و لا مقدار)^۶

۱. ر.ک: المعجم المفهرس.

۲. بقره / ۴۹.

۳. ملک / ۱۰.

۴. عنکیوت / ۴۳.

۵. حکمت الهی، محی الدین مهدی الهی قمشه ای ص ۱۶۰-۱۶۱ (نه تعریف از عقل کرده است).

۶. اسفار باب ۶

۷- فلاسفه ماتریالیست، عقل را زائیده سلولهای مغزی و معلول فعل و انفعالات مغز انسان می دانند، و برای آن اصالت قائل نیستند.

... ۸-

مرحوم مجلسی در کتاب بحارالانوار، شش نظر در تعریف عقل را نقل کرده است.^۱ اما بهترین تعبیرها در مورد عقل همانهاست که در کلام معصومین (علیهم السلام) آمده. در روایات هم عقل به گونه‌ی رایج و مصطلح تعریف نشده، بلکه در مورد ارزش عقل، بکارگیری عقل و به حرکت در آوردن آن، جلوه‌های آن و همچنین نشانه‌های عقل و غیره مطالب بسیار زیبایی وجود دارد. البته هر یک از این تعبیر و توصیفها، نظر به یک جهت از جهات عقل دارد. و اگر بخواهیم یک تعریف جامعی هم از عقل در دست داشته باشیم، باز هم باید به کلام معصوم رجوع نماییم.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیده شد عقل چیست؟ فرمود:

• مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ

«عقل آنست که بدان خداوند رحمن بندگی و عبادت شود، و بهشت به دست آید.»

سائل می گوید، گفتم: پس آیا معاویه عقلش چه بود؟ فرمود:

تِلْكَ النُّكَرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ.

«آنچه معاویه داشت عقل نبود، بلکه نیرنگ و شیطننت بود، و آن شبیه و نمایش عقل بود.»^۲

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیده شد، عقل چیست؟ فرمود:

• الْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ إِنَّ الْعَمَالَ بِطَاعَةِ اللَّهِ هُمُ الْعُقَلَاءُ

«عقل، عمل به طاعت خداست، بدرستی که عمل کنندگان به دستورات خدا عاقلان هستند.»^۳

بنابراین عقل آنست که انسان را به سوی بندگی خدا سوق دهد، و عاقل کسی است که در این مسیر موفق گردد.

روزی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از کنار مجنونی گذشت و از وضع او پرسید، گفته شد: او مجنون است، فرمود:

• بَلْ هُوَ مُصَابٌ إِنَّمَا الْمَجْنُونُ مَنْ أَثَرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ.

«او مجنون واقعی نیست بلکه (به خاطر اینکه خدا عقل به او نداده) پاداش دارد، مجنون و دیوانه کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد.»^۴

قال النبی (صلی الله علیه و آله):

أَلَا وَ إِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطَاعَهُ.....

«عاقلترین انسانها کسی است که خدایش را بشناسد و از او اطاعت کند.»^۵

۱. ر.ک: بحارالانوار ج ۱ ص ۹۹-۱۰۱.

۲. بحارالانوار ۱، ص ۱۱۶ و کافی ۱ ص ۱۱ ترجمه مصطفوی.

۳. بحارالانوار ۱، ص ۱۳۱.

۴. بحارالانوار ۱، ص ۱۳۱.

۵. بحارالانوار ۱، ص ۱۳۲.

و بهترین ملاک و میزان برای سنجش درجه عقل انسانها، و صحت آن و در نتیجه عقل صحیح و عاقل واقعی را روایات بیان کرده اند.

از رسول اکرم ﷺ نقل شده :

• إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ ذَمِيمَ الْمَنْظَرِ حَقِيرَ الْخَطَرِ وَ إِنْ الْجَاهِلَ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ جَمِيلَ الْمَنْظَرِ عَظِيمَ الْخَطَرِ أَفْضَلُ النَّاسِ أَعْقَلُ النَّاسِ

«عاقل کسی است که از خدا اطاعت کند، گر چه چهره نازیبا و مقام پائینی داشته باشد و جاهل کسی است که نافرمانی خدا کند، گر چه زیبا روی و دارای مقام بزرگی باشد.»^۱

آری می‌خواهید ببینید فردی چقدر عقلش سالم است، نگاه کنید که چقدر از گناه و معصیت پرهیز می کند که حضرت علی علیه السلام فرمود:

• مَنْ جَانَبَ هَوَاهُ صَحَّ عَقْلُهُ

«هر که از هوای نفس دوری کرد عقلش سالم است.»^۲

یکی از عللی که در روایات هیچگاه عقل به گونه‌ی رایج تعریف نشده اینست که:

اصولا «تعریف» برای واضح کردن امر مجهول و نامعلوم صورت می‌گیرد. ولی چیزی که چون عقل، بدیهی و معلوم، و برای هرکس قابل دریافت است، چه نیازی به تعریف دارد.

شما از هر کس بپرسید که آیا می داند «علم» چیست؟ «نور» چیست؟ و..... می گوید آری مگر می شود کسی علم و نور و روشنایی را شناسد! اگر بخواهید که آنها را به زبان علمی تعریف کند، ممکن است نتواند، ولی آنها برایش معلوم است.

در مورد عقل نیز همین طور است. هرکس که عاقل است می داند که عقل چیست و آنرا می‌شناسد، هرچند نتواند آنرا به زبان علمی و اصطلاحات تعریف کند.

انسان در خود نیروئی را می یابد که با آن خوب و بد، خیر و شر، حسن و قبح و حق و باطل را به خوبی تمیز می دهد و این «قوه تشخیص خوب و بد» را عقل می گوئیم.^۳

رسول گرامی ﷺ فرمود:

• إِنَّمَا يَذَرُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ

«همه نیکیها با عقل شناخته می شود، و آنکه عقل ندارد دین هم ندارد.»^۴

۱. بحارالانوار ۱، ص ۱۶۰.

۲. بحارالانوار ۱، ص ۱۶۰.

۳. ناگفته نماند که کُنه عقل، طبق روایات یک حقیقت نوری است قابل ادراک و فهم با حواس و قوای ظاهری بشر نیست. بلکه آن از امور وجدانی و فطری است، و هرکس آن را می یابد. گرچه بزرگان مشربهای فکری بشری عبارات پیچیده و خسته کننده ای در این زمینه، فراوان ابراز کرده اند.

۴. تحت العقول ترجمه علی اکبر غفاری، ص ۵۳.

عقل مورد تأیید شرع:

در شرع مقدس اسلام، آن عقلی مورد تأیید است که از سرچشمه «وحی» سیراب شود، اگر بر چشم عقل عینک وحی نباشد و عقل خود را به دامن وحی نیاویزد و از آن فروغ نگیرد، به تنهایی توانا نیست تا به درک حقایق و واقعیات در ابعاد گوناگون نائل گردد. (ان مجرد العقل غیر کاف فی الهدایه الی صراط المستقیم).

اگر اینهمه تأکید در شرع در مورد عقل شده و به شدت آیات و روایات ما سفارش بر تعقل و فعال سازی عقل دارد، منظور تعقل واقعی است، نه تخیل به توهم تعقل.

تعقل واقعی، تعقل به «عقل نوری» است، نه یافته‌ها و بافته‌های فنی و تصنعی ذهنی.

امام صادق (علیه السلام) در این رابطه می‌فرماید:

• فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ كَانَ عَالِمًا.

«آن هنگام که عقل آدمی با نور الهی تأیید شود او عالم است.»^۱

اگر فرموده اند: الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ، این دلیل و راهنما با پرتوگیری از منبع وحی است که قادر به ادامه فعالیت و هدایت است؛ والا اگر از وحی سرچشمه نگیرد و از تابش شعاع خورشید عصمت تغذیه نگیرد، کارائی‌اش را از دست می‌دهد و به هر سو کشیده می‌شود و در دام شیادان و تیره‌دلان اسیر می‌گردد و ممکن است از هر جایی سر در آورد. همان طور که چشم بدون نور خورشید نمی‌تواند راه را از چاه تشخیص دهد، عقل نیز بدون نور وحی نمی‌تواند راه تکامل و سعادت را از چاه ضلالت و هلاکت باز شناسد.

و این وحی گاهی در قالب «پیام» و گاهی به صورت «امام» (معصومین) که وحی مجسم است، تحقق عینی می‌یابد. **سؤال:** می‌گوئید عقل باید از وحی تغذیه کند و بدون آن راهگشا نیست، آیا این گفته با آنچه در مورد «حجیت عقل» فعال سازی و بکارگیری آن، وارد شده منافات ندارد؟

پاسخ: آنچه مسلم است، عقل با عصای وحی قادر به حرکت است و این با تأکیدات شرع در مورد عقل تضاد ندارد. مثل اینکه در یک جا گفته شود برای تشخیص راه از چاه، چشم باید باز شود؛ در جای دیگر گفته شود که چشم بدون کمک نور نمی‌تواند راه را بیابد. که هر دو مطلب درست است.

اسلام از یک سو عقل را بهاء می‌دهد، به تعقل فرا می‌خواند و بر خرد ورزیدن پا می‌فشارد و از سوئی دیگر بر استضاء عقل از وحی تأکید دارد.

«چنانچه متفکران بشری این نکته را می‌یافتند و به سرچشمه پاک و جوشان (عین صافیه تجری بامر ربها) خود را متصل می‌ساختند، به علم صحیح دست می‌یافتند و به (حجب عقلی) و التباسات کشفی گرفتار نمی‌شدند. با اینهمه کشمکش و تضاد و تناقض - در داده های عقلی و کشفی - روبرو نبودند.»

آری، آنها برای سیراب نمودن روح کاوشگر و اندیشه جستجوگر خویش، هر یک با ابزار عقل مستقل و متکی به خود، به «حفر چاهی» به امید دستیابی به آب دست یازیده‌اند و با زحمت و رنج بسیار به آبی آلوده و مسموم و کدر رسیده‌اند و

۱. کافی ۱، ص ۲۹.

به آشامیدن آن خوی کرده‌اند و حال آنکه چشمه جوشان «علم صحیح الهی» و آبشار پرنشاط و زیبایی «معارف قرآنی» در کنار آنها در حال بارش است. زهی از این خسران مبین!

«استقلال جوئی» و «استغناء» طلبی از عقل صرف، حاصلی جز این ندارد که فرمود:

حضرت علی (علیه السلام): مَنْ اسْتَقَلَّ بِعَقْلِهِ ضَلَّ «آنکه به عقلش استقلال جست، گمراه شد.»^۱

حضرت علی (علیه السلام): مَنْ اسْتَعْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ «آنکه به عقلش مستغنی شد زمین خورد.»^۲

عن ابی عبدالله: حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عِيُونٍ كَدِرَةٍ يَفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مِنْ ذَهَبٍ إِلَيْنَا إِلَى عِيُونٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ.^۳

«چگونه مردم به سوی چشمه‌های گل آلودی که بعضی در بعضی دیگر فرو می‌رود و نابود می‌شود رفته‌اند؟! و هر کس به سوی ما قدم نهاده، به سوی چشمه‌های زلالی رفته است که تمامی و نابودی ندارد.»

نقش و وظیفه عقل

عقل چون چراغ است که ظلمتها را به ما می‌نمایاند و خوب و بد را برای ما آشکار می‌سازد. نقش عقل در وجود انسان، هویدا ساختن و نمایاندن همواریها و ناهمواریها و خیر و شر است.

اگر «بدن» را به ماشینی تشبیه کنیم که «روح» راننده آن است، نقش عقل در بدن چون چراغ برای ماشین است. امام صادق (علیه السلام) نقش عقل را چنین بیان فرموده‌اند:

دَعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَ الْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ وَ الْعِلْمُ وَ بِالْعَقْلِ يَكْمُلُ وَ هُوَ دَلِيلُهُ وَ مَبْصَرُهُ وَ مِفْتَاحُ أَمْرِهِ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدَ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ كَانَ عَالِمًا حَافِظًا ذَاكِرًا فَطِنًا فَهَمًّا فَعِلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ وَ لِمَ وَ حَيْثُ وَ عَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَ مَنْ غَشَّهَ فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ عَرَفَ مَجْرَاهُ وَ مَوْصُولَهُ وَ مَفْصُولَهُ وَ أَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلَّهِ وَ الْإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُسْتَدْرِكًا لِمَا فَاتَ وَ وَارِدًا عَلَى مَا هُوَ آتٍ يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ وَ لَا يَشَيْءُ هُوَ هَاهُنَا وَ مِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَ إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ^۴

یعنی: پایه شخصیت انسان عقل است. زیرکی، هوش و اندوخته و دانش از آن سرچشمه می‌گیرد.

- آدمی با عقل کمال می‌یابد و عقل راهنما، بصیر کننده و کلید کار اوست.
- آنگاه که عقل با نور الهی مؤید باشد، آدمی دانشمند، حافظ، ذاکر، زیرک و فهمیده است.
- پس بدینوسیله بداند که چگونه آمده، برای چه آمده و کجا آمده؟!
- و خیرخواه و بدخواه خود را بشناسد و سپس راه زندگی را و اینکه به که وصل شود و از که جدا شود بشناسد.
- و در یگانگی خدا اخلاص ورزد و به طاعتش اقرار نماید.

۱. عقل و دین ص ۹۳.

۲. بحار الانوار ۱، ص ۱۶۰.

۳. اثبات الهداء، باب سوم حدیث ۱۶.

۴. کافی ج ۱، ص ۲۹.

• چون چنین کند آنچه را از دست داده جبران، و برآورده مسلط گردد. کجاست، برای چه اینجا آمده، از کجا آمده و به کجا می رود؟! اینها همه با تأیید عقل است.

در حدیثی از رسول اکرم ﷺ نقش عقل اینگونه بیان گشته است:

• **أَلَا وَ مَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الْبَيْتِ.**

یعنی: «نقش عقل در قلب، چون نقش چراغ در خانه است.»^۱

کسی که چراغ خانه وجودش که عقلش است، خاموش است یا کم فروغ است، نمی تواند به خود و اطراف خود پرتو افشانی کند.

در فرمایشات امام کاظم علیه السلام به هشام در مورد عقل می خوانیم:

يَا هِشَامُ إِنَّ ضَوْءَ الْجَسَدِ فِي عَيْنِهِ فَإِنْ كَانَ الْبَصَرُ مُضِيئاً اسْتَضَاءَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِنَّ ضَوْءَ الرُّوحِ الْعَقْلُ^۲

«ای هشام روشنایی بدن در چشم است، اگر چشم روشن باشد همه جسم را روشنی دهد، همینطور روشنایی روح به عقل است.»

در این فرمایش، عقل برای روح چون چشم برای جسم قلمداد شده، عقل دیده روح است آنکه عقل ندارد روحش کور و نابیناست.

برای همین نقش حساس و پُراهمیت عقل است که این همه در روایات و آیات ما از عقل به عنوان نعمت بزرگ یاد شده و با تعبیر مختلف عظمت آن گوشزد شده است.

• **يَا هِشَامُ مَا قُسِمَ بَيْنَ الْعِبَادِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ....**

«ای هشام بین بندگان بهتر از عقل تقسیم نشده...»^۳

پس نقش عقل چون "چراغ" است که روشنایی می دهد و چون "چشم" است که راه را به ما می نمایاند و چون راهنماست که کارهای خوب و بد را برای "گزینش" و "تصمیم گیری" نشان می دهد و در این رهنمونی کاملاً پاک و بی شائبه است. عقل چون راهنمایی است که مسیر را نشان می دهد ولی تصمیم به اینکه من از همواری بروم یا ناهمواری دیگر با او نیست، تصمیم و انتخاب راه با «خودم» است.

این «من» هستم که از داده های عقل و هدایت او در جهت سعادت یا شقاوت خودم استفاده می کنم.
(إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)

• **قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام كَفَافٌ [كَفَاكَ] مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سَبِيلَ غَيْكِ مِنْ رُشْدِكَ**

«برای عقل تو همین نقش کافیت که راه بدبختی و خوشبختی را به تو بنمایاند.»^۴

۱. بحارالانوار ۱، ص ۹۹.

۲. بحارالانوار ۱، ص ۱۵۳.

۳. بحارالانوار ۱، ص ۱۵۴.

۴. بحارالانوار ۱، ص ۱۶۰ - به نقل از نهج البلاغه.

قلمرو عقل

عقل محدوده معینی دارد و در تمامی زمینه‌ها نمی‌توان بر مرکب عقل سوار شد. عقل را نباید خارج از قلمرو وظیفه‌اش وارد ساخت. بعضی از مقوله‌ها در قلمرو عقل نیست و نباید اسب عقل را در آن وادی بتازانیم.

گفتیم که عقل چون چراغ است که یک فضائی را برای ما روشن می‌کند تا بتوانیم راه را طی کنیم و فضا را «نامحدود» روشن نمی‌کند، بسیاری از فضاهای دیگر هم هست که با آن آشکار نمی‌شود از این نظر قلمرو عقل، چون قلمرو «میزان الحرارة» است که از طرفی تا «درجه معینی» مثلاً ۴۷ درجه را نشان می‌دهد و از طرفی دیگر در بعضی قلمروها نمی‌تواند وارد شود. وظیفه و قلمرو میزان الحرارة سنجش حرارت است. حال اگر بخواهیم آنرا برای تعیین درجه جوش آب یا چیز دیگری بکار ببریم، معلوم است که عمل نمی‌کند و یا خراب می‌شود. همینطور عقل بشر هم محدود به دو محدودیت است ۱- محدودیت به مقدار ۲- محدودیت به تعداد. یعنی هم مقدار و هم تعداد معینی در قلمرو آن است. بسیاری از امورند که عقل تا یک مقداری می‌تواند در مورد آنها ایفاء نقش کند و از نظر میدان دید محدودیت دارد. بسیاری از امور هم هستند که اصلاً عقل قادر به تبیین آنها نیست و از دسترس او خارجند. حالا «چه مقدار» و یا «چه تعداد» در قلمرو عقل نیست بحثی جداست.

البته می‌توان به کمک دین و وحی میدان را برای عقل گسترش داد و با رعایت «اخلاق» و «تهذیب نفس» توان دید آنرا بالا برد و این «مشعل» را تابناکتر و افروخته‌تر ساخت که فضای گسترده‌تری را روشن کند، اما آنهم در یک حدی نه در «لاحدی».

اینجاست که می‌بینیم بسیاری از کسان به این محدودیت قلمرو برای عقل در دو جنبه «مقداری» و «تعدادی» توجه نکرده‌اند و به آن بیش از حد وظیفه و ظرفیتش بار کرده‌اند، در نتیجه آنرا ضایع ساخته و به چاه افتاده‌اند. آراء و عقاید ضد و نقیض آنها در عمده معارف و دانشها، خصوصاً در بحث «معرفة الله» شاهد این حقیقت است.

من به خود گرواگذاری ای اله	واژگون از ره فرو آیم به چاه
طرفة العینی جدا از خود مساز	رحم کن بر بنده‌ای بنده نواز

- وَ لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ عَلَى عَقْلِي سَبِيلًا. «خدایا شیطان را به عقلم راه مده.»^۱

عقل مطبوع و عقل مسموع

در روایت از عقل مطبوع و عقل مسموع سخن بمیان آمده، امیر المومنین (علیه السلام) می‌فرماید:

- الْعَقْلُ عَقْلَانِ: مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ مَا لَمْ يَكُنْ مَطْبُوعٌ. كَمَا لَا يَنْفَعُ نَوْرُ الشَّمْسِ وَ نَوْرُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ.

یعنی: «عقل به دو گونه است مطبوع و مسموع و کسیکه دارای عقل مطبوع نباشد، عقل مسموع به او نفع نمی‌بخشد؛ همانگونه که نور خورشید برای چشم نابینا بی‌فایده است.»^۱

۱. مفاتیح الجنان - دعای سحر شب جمعه.

منظور از «عقل مطبوع» همان عقل دست نخورده و خدادادی است که با طبیعت و ذات هر کس سرشته شده و خداوند متعال به هر که به اندازه ظرفیتش عطا کرده و این موهبت الهی (حباء من الله) بین انسانها یکسان تقسیم نشده و به هر کس به مقدار داده شده و قابل دستکاری و کم و زیاد کردن نیست و به دست خداست.

ولی عقل مسموع، مجموعه آموخته‌ها و اندوخته‌های علمی و اخلاقی انسان در دنیاست که این به دست خود انسان است و از راه شنیده‌ها و فراگرفته‌ها حاصل می‌شود و قابل کم و زیاد کردن است. هر کس می‌تواند با تلاش بیشتر در فراگیری علم و ادب و تجربه بر آن بیفزاید که این عقل موهبتی نیست بلکه اکتسابی است و به دست انسان است.

در روایت است که راوی می‌گوید: نزد امام رضا (علیه السلام) از عقل و ادب سخن به میان آمد آن حضرت فرمود:

- ... الْعَقْلُ حِبَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَالْأَدَبُ كُفَّةٌ فَمَنْ تَكَلَّفَ الْأَدَبَ قَدَّرَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَكَلَّفَ الْعَقْلَ لَمْ يَزِدْ بِذَلِكَ إِلَّا جَهْلًا^۲

یعنی: «عقل موهبتی است که خدا می‌دهد (و آنرا نمی‌توان دست زد)، ادب بارنج و زحمت به دست می‌آید و هر که برای به دست آوردن آن بکوشد آنرا به دست می‌آورد، ولی کسی که بر عقل بار کند (و بخواهد آنرا کم و زیاد کند)، با این کار جز بر نادانی اش نمی‌افزاید.»

از حضرت علی (علیه السلام) در این مورد نقل شده که فرموده‌اند:

- الْعُقُولُ مَوَاهِبٌ وَالْأَدَبُ مَكَاسِبٌ^۳

«عقلها موهبتها هستند و آداب کسب کردنیهایند.»

«عقل مطبوع»، «عقل طبع»، «عقل موهبتی» و یا «عقل غریزی» همه به یک معنی است.^۴

از «عقل مسموع» هم به «عقل تجربی» و «عقل اکتسابی» نام برده شده است.

یک نکته هست و آن اینکه انسانی که برای کسب «عقل مسموع»، یا فراگیری علم و ادب تلاش می‌کند، او بدینوسیله عقل مطبوع خود را پرورش می‌دهد و میدان دید را برای او هموارتر و گسترده‌تر می‌سازد و افق دیدش را وسیع‌تر می‌نماید.

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید:

- الْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ وَالتَّجَارِبِ. «عقل غریزه ای است که با علم و تجربه‌ها افزون می‌گردد.»^۵

امام حسین (علیه السلام) هم می‌فرماید:

- وَ طُولُ التَّجَارِبِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ^۶ «تجربه طولانی باعث فزونی عقل است.»

۱. عین الیقین فیض ص ۲۴۳.

۲. کافی ۱، ص ۲۷.

۳. بحار الانوار ۱، ص ۱۶۰.

۴. بعضی عقل مطبوع را همان عقل فطری می‌دانند، و من عمداً از این عقل به عقل فطری نام نبردم؛ زیرا در روایات هیچگاه در مورد عقل تعبیر به «فطری» نیامده است. این عنوان «فطری و فطرت» فقط در مورد «معرفة الله» که صنع خداست^۱ صادق است که در بحث «فطرت» بدان می‌پردازیم.

۵. الحیة ج ۱ ص ۹۹.

۶. الحیة ج ۱، ص ۱۰۰.

و باز حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید:

- كَثْرَةُ النَّظَرِ فِي الْعِلْمِ يَفْتَحُ الْعَقْلَ^۱ «دقت زیاد در علم عقل را باز می‌کند.»

هرگاه آموخته‌ها و معلومات کسی «علم صحیح» باشد، عقل خوب و نیکو رشد می‌یابد و او را به خوبی فرمان می‌دهد و به نیکی رهنمون می‌گردد و اگر معلومات اکتسابی باطل و «ضالّه» باشد، عقل تقویت شده با آن آدمی را به ضلالت می‌کشاند.

در روایت می‌خوانیم که حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید:

- الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ، وَالْعَقْلُ تَابِعُهُ.^۲ «علم پیشوا و رهبر عقل است و عقل تابع اوست.»

و باز آنحضرت می‌فرماید:

- الْعِلْمُ مَرْكَبُ الْعَقْلِ.^۳ «علم مرکب عقل است و آنرا راه می‌برد.»

اگر این «رهبر» سالم نباشد و اگر این مرکب وحشی و سرکش باشد، سلامت عقل به خطر می‌افتد و این اسب سرکش صاحبش را هلاک می‌کند.

به همین علت است که در ذیل آیه: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: منظور از نگاه کند انسان به طعامش؛ اینست که:

عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُ^۴ «بنگرد علمی که می‌آموزد، از نزد که می‌آموزد؟!»^۵

کسب دانش را که آن نور خداست	جزء طریق آل پیغمبر خطاست
پس درین درگه بگو زانو زند	هرکه می‌جوید کمال و راه راست
	(نویسنده)

معصومیت و حجیت عقل

خداوند انسان را مکلف آفرید و او را مسئول کردار و اعمال خویش قرار داد و عقل را مایه جدائی ایمان و کفر ساخت. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

- لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا قَلَّةُ الْعَقْلِ...^۶

«کمی (یا زیادی) عقل، معیار ایمان و کفر است.»

برای اینکه هرکس بتواند در ادای تکالیف خویش و تشخیص کفر و ایمان به خوبی عمل کند و راه عذر و بهانه بر او برای توجیه عمل زشتش بسته شود، خداوند دو حجت برایش معین کرد:

۱- حجت باطنی ۲- حجت ظاهری.

۱. بحارالانوار ۱، ص ۱۵۹.

۲. بحارالانوار ج ۱، ص ۱۵۹.

۳. الحیة ج ۱، ص ۴۳.

۴. کافی کتاب العلم ج ۱، ص ۶۳.

۵. کافی ۱، ص ۳۳.

الكاظم (عليه السلام) إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأُئِمَّةُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ^١

همانطور که «حجت ظاهری» را که انبیاء و ائمه‌اند، پاک و معصوم قرارداد و آنگاه انسانها را به پیروی از آنها فرمان داد، او «حجت باطنی» را هم که عقل است نیز پاک و معصوم آفرید که در مسیر هدایت کاملاً مورد اعتماد باشد و راه خوبی را به خوبی نشان دهد.

○ اگر عقل نبود ← تکلیف نبود.

○ اگر تکلیف نبود ← ثواب و عقاب نبود.

○ اگر ثواب و عقاب نبود ← خلقت، عبث بود.

پس عقل است که تکلیف را و کیفر و پاداش را و هدف خلقت را توجیه می‌کند.

لذا انسانها به تناسب درجات عقلشان مسئول و مکلفند، عذاب و عقاب هم به عقل است، نائل شدن به کمال و سعادت هم با آن میسر است.

قال الصادق (عليه السلام): إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ^٢

قال الباقر (عليه السلام): إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا^٣

قال الصادق (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا.^٤

پیامبران هم مأمور شده‌اند به اندازه عقل مردم با آنها سخن بگویند.

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.^٥

لهذاست که خداوند متعال قبل از هر چیز عقل را آفرید و او "أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ" است.^٦

به انسان هم اول عقل داد، خوش را هم داد و بعد تکلیف را بر او بار کرد. بر تکلیف، ثواب و عقاب قائل شد تا خلقت لغو و بیهوده نباشد.

پیش از آنکه عقل را در اختیار بشر قرار دهد آنرا آزمایش کرد، آزمایشی صریح و قاطع تا بر همه کس ثابت و روشن شود که این نعمت بزرگ «معصوم» است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَّا إِيَّايَ أَمْرٌ وَ إِيَّاكَ أَنْهَى وَ إِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ.^٧

١. کافی ج ١، ص ١٩.

٢. کافی ١، ص ١٢.

٣. کافی ١، ص ١٢.

٤. بحار الانوار ١، ص ١٠٦.

٥. کافی ١، ص ٢٧ و بحار ١ ص ١٠٦.

٦. کافی ١، ص ٢٣ و ٢٤.

٧. کافی ١، حدیث ١ کتاب العقل و الجهل.

اگر آمده که به عقل امر کرد (قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ) اطاعت کرد و او را نهی کرد (قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ) اطاعت کرد، بیان این واقعیت به این سادگی و وضوح و قاطعیت برای ثبوت قداست و معصومیت آن است. یعنی خداوند این گوهر گرانبها را قبلاً در مسیر اطاعت از خود امتحان کرد تا حجت بودن آن صد در صد عیان گردد و از این وسیله مطیع و پاک با طیب خاطر برای اطاعت حق بهره‌گیری شود.

برای همین است که «همه حجت‌ها به عقل است ولی خودش حجت بالذات است».

یعنی اگر هر چیزی برای ارزش‌گذاری با عقل مقایسه می‌شود و بدان سنجیده می‌گردد، عقل به چیزی سنجیده نمی‌شود، او خودش ذاتاً حجت است و هر ثواب و عقابی و حسابی و کتابی در قیامت براساس اوست و نسبت به او بر همه چیز و همه کس حجت تمام می‌شود. هرچه و هرکه عقلش بیش، تکلیفش بیشتر و وظیفه اش سنگینتر؛ ولی برای خود عقل هیچ حجتی نیست که با آن مقایسه شود بلکه خودش معیار همه سنجشها و ارزشهاست. (مثل نور که ملاک همه «روشنها» و «روشنائیها»ست ولی ملاک روشنائی خودش ذاتی است).

عن الكاظم (عليه السلام) يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ.^۱

«همانا خدای تبارک و تعالی با عقل، حجت را بر مردم تمام کرد.»

اینست راز این همه ارزش‌گذاری و تأکید بر عقل در شرع که در متون حدیث هم «باب عقل و جهل» در ابتداء آمده و تکیه گاه همه علوم و معارف قرار گرفته است. هرکس بخواهد بنائی بسازد اول مبنا (پی) را کاملاً محکم و مطمئن می‌سازد، آنگاه همه چیز را بر آن بنا می‌نهد؛ بنای همه چیز را خداوند متعال بر مبنای عقل نهاده و قبلاً هم آنرا استوار ساخته. راز «حجیت عقل» در استنباط احکام و اینکه یکی از منابع فقه ماست، همین است.

علیهذا؛ خداوند با امتحانی که از عقل به عمل آورده بر ما روشن ساخت که این «نفس عقل» که حجت همه چیز گشته، کاملاً «رام»، «تسلیم»، «حرف گوش‌کن»، «حق‌پذیر»، «پاک» است؛ گفت بیا، آمد، گفت برو، رفت. او کاملاً «زلال» و «براه» و در اختیار است، تا این ابزار حجت کوچکترین مانعی در راه بندگی و طاعت نباشد.

قال النبي ﷺ: إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ.^۲

قال النبي ﷺ: لَمْ يَعْبدِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ.^۳

این «ما» هستیم و «من» که با تعلق یافتن به انواع تعلقات، زنجیر بر گردن عقل می‌افکنیم و او را «اسیر» می‌سازیم و از «حقیقت بینی» می‌اندازیمش. و گرنه خودش کاملاً «پاک» و «پاک‌نما» است.

آری، مائیم که این اولین خلق روحانی از یمین عرش و نور الهی (أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ) - کافی ۱ ص ۲۴ را با غبار ظلمت و آلودگیها (چه نفسانی و چه فکری) از خاصیت و کاربرد می‌اندازیم.

آنچنان این حقیقت صریح و جدی است که برای آنکه نیروهای دفاعی عقل مشخص باشد و کسی گرفتار دشمن او که جهل است نگردد، هم لشکر عقل و هم لشکر جهل به طور تفکیک بیان شده.

۱. کافی ۱، ص ۱۴.

۲. بحارالانوار ۱، ص ۱۶۰.

۳. بحارالانوار ۱، ص ۱۰۸.

قال الصادق (عليه السلام): اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا^۱.

آنکه می‌خواهد سپاه عقلش نیرومند گردد باید آنرا سربازانی چون: نیکی، ایمان، عدل، رضا، شکر، امید، توکل، حق، سخاوت و ... مجهز نماید.

و آنهم که می‌خواهد از جهل و سپاهش در امان باشد، باید از دشمنانی چون: شر، ظلم، کُفر، غضب، یأس، حرص، باطل، خیانت، بخل و... پرهیز کند.

موانع عقل

عقل به شرطی می‌تواند در قلمرو خود ایفاگر نقش مثبت باشد که از هجوم «لشکر جهل» در امان بماند، هرگاه به جای تقویت «لشکر عقل»، «نیروهای جهلانی» قوی شدند و در راه نورافشانی «عقل»، «موانع» و حجاب به وجود آمد، این «موهبت قدسی الهی»، از ایفاء نقش، عاجز می‌شود. دو مانع از بزرگترین دشمنان عقلند:

۱- **آلودگی‌های نفسانی:** اگر تمایلات و گرایشهای نفسانی از حد اعتدال خارج شوند و آدمی بر آنها حاکم نباشد، و با گناه و معصیت خود را محکوم و مقهور آنها سازد، در برابر ندای تابناک و پاک عقل حکم پارازیت را پیدا می‌کند و فضای صاف و روشن آنرا پر از دود و غبار و مه‌آلود می‌سازند. دگر در این فضا عقل قلمرو خود را تیره می‌بیند و نمی‌تواند ایفاء نقش نماید.

هوی و هوس گرد برخاسته

حقیقت سرائی است آراسته

نبیند نظر، گرچه بیناست مرد

نبینی که هر جا که برخاست گرد

هرچه «لشکر عقل» (همانها که در روایت آمده) را ضعیف‌تر کنیم، یا هر چه «لشکر جهل» را از قبیل: شهوت، غضب، کفر، حرص، بخل، حسد...^۲ و بیشتر آزاد بگذاریم. کارائی عقل کاسته‌تر می‌گردد.

اینجاست که اینهمه تأکید بر پرهیز از هوای نفس گشته و در آیات و روایات بشمارای این دشمن، خطرش برای عقل به عنوان «اعدیّ عدو» معرفی شده و دینداران واقعی «عقلاً» قلمداد گشته‌اند. «اخلاق» هم اینجا اهمیتش آشکار می‌گردد.

۲- **آلودگی‌های فکری:** آدمی با این قدرت فعال اندیشه و فکر که خدای متعال به او عطا نموده در برخی فنون و صناعات فکری نامحسوس، به مراتب بیشتر از فنون و اختراعات مادی محسوس نقش آفریده. بعضی اصطلاحات و فرمولهای فکری و استدلالی به وسیله حکما و فلاسفه بشری - در مشربهای گوناگون - با بزرگترین پیشرفتهای علمی و تکنولوژی در علوم روز - از نظر میزان ابتکار و خلاقیت - قابل مقایسه است.

صاحبان نحله‌های گوناگون «عقیده و اندیشه» در «دنیای فکر» و خرد، از صاحبان اختراع و ابداع در «دنیای علم و تکنیک» کم نمی‌آورند و «اختراعات فکری» کوچکتر از «اختراعات علمی» نیست. به همان نسبت که ارائه فرضیه‌های علمی در صنعت و علوم کار هر مغزی نیست، ارائه فرمولها و استدلالهای فکری هم کار هر کسی نیست و به فکری عمیق و پرورش یافته نیاز دارد. (البته هر یک در قلمرو و چهار چوب خودش). ما کاری به صحت و سقم آنها نداریم، در

۱. کافی ۱، ص ۲۳ و ۲۴.

۲. در حدیث شریف هم "جنود عقل" و هم "جنود جهل" کاملاً شناسائی شده و معرفی گشته‌اند. رجوع کنید به کافی و بحار کتاب "عقل و جهل".

هر اختراع چه «فکری» و چه «علمی» غلط و خطا بوده و هست، برخی از فرضیه‌های مهم علمی هم پس از مدتی فرو ریخته و جای خود را به فرضیه‌ای جدید داده است. بحث در این است که اگر علوم و دانشهای بشری متکی به «علم وحیانی» و «ایمان صحیح ربّانی» نباشد، بزرگترین مانع در راه عقل است.

در روایت داریم: که علم زندگی و حیاة است و ایمان نجات است.

حضرت علی (علیه السلام): **الْعِلْمُ حَيَاةٌ وَ الْإِيمَانُ نَجَاةٌ**^۱.

قطعاً علم که حیات بخش و زندگی آفرین است بدون ایمان، خوشبختی نمی‌آورد.

حضرت علی (علیه السلام) در ارتباط بین علم و عقل می‌فرمایند:

• **الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ، وَ الْعَقْلُ تَابِعُهُ**^۲.

یعنی: «علم امام عقل است و عقل پیرو اوست».

و این علم صحیح است که عقل را صحیح رهبری می‌کند که فرمودند:

به شرق روید، یا به غرب، علم صحیح را نمی‌یابید مگر به ما خاندان رجوع نمائید.^۳

گفت با ارباب دانش این پیام	قائم آل محمد (ص) آن امام
کسب علم و معرفت را هر که خداست	جز طریق اهل بیت انکار ماست

علاقه انسان به «زائیده‌های فکری» و محصولات آن، گاهی به مراتب بیشتر از علاقه او به «فرزندان صلیبی» اوست. هرکس به ابتکارات و نوآوریهای فکری خود به شدت عشق می‌ورزد و اتفاقاً لذتی که از زائیده شدن و خلق کردن اندیشه‌های خود می‌برد در یک سطحی به مراتب از لذت داشتن فرزند و اولاد جدی‌تر است. ای چه بسا کسانی که از هستی و اهل خود در راه حفظ عقاید و افکارشان گذاشته‌اند و در راه آن همه را فدا کرده اند، هزاران تهمت و درد و زحمت را به جان خریده‌اند، حتی در پافشاری «برآیده» آنچنان استوار مانده‌اند که «سربردار» و «برسر دار» گشته‌اند. آری، آنگاه که انسان به ابداعات و داده‌ها و فرزندان فکر خویش دل می‌بندد، این دلبستگی حجاب است (الْعِلْمُ حِجَابُ الْاَكْبَر).

این همه تأکید بر هماهنگ سازی «علم» و «ایمان» که فرمودند:

قال النبی ﷺ: **الْعِلْمُ بِلَا إِيْمَانٍ مَادَّةُ الذُّنُوبِ**. «علم بدون پشتوانه ایمان سرچشمه گناهان است.»

و آن همه سفارش بر کسب معارف و دانشها از «کلام معصوم» (قرآن) و «امام معصوم» (اهل بیت علیهم السلام)، برای جلوگیری از آلودگی در فکر و اندیشه است که عقل پاک را ضربه می‌زند.

که گر علمی به عالم سودمند است	ز بیت آل پیغمبر (ص) بلند است
-------------------------------	------------------------------

(نویسنده)

۱. بزرگسال و جوان ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. بحار الانوار ۱، ص ۱۶۶.

۳. بحار الانوار ۲، ص ۹۲.

عقل‌زدگی

عقل‌زدگی از کهن‌ترین امراض است. این پدیده خطرناک از دیرباز تاکنون با برخی اندیشمندان بشر هم‌ساز بوده و هست و ضایعات بزرگی در راه رشد و تعالی افکار و عقاید به وجود آورده است. این مرض که بخواهیم عقل را در تمام مقولات معارف وارد کنیم و همه حقایق را با آن بسنجیم و بدون امداد از «پیام وحی» و «امام وحی»، عقل مستقل را معیار و ملاک در همه میدانها و نامحدود در همه زمینه‌ها کارساز بدانیم، «عقل‌زدگی» و «بندگی» از «بت عقل» است. (من استقل بعقله ضل)

و این سر فرود آوردن در برابر «بت عقل» رسوائیها و خواریهای بسیاری را در معارف و معلومات بشر به وجود آورده و عواقب جبران ناپذیری به بار آورده که خود جای بحث دارد.

جمعی تلاش کرده‌اند و می‌کنند تا بدون ملاحظه قلمرو و محدودیت عقل، همه چیز را با این «ترازو» بسنجند و حال آنکه بسیاری از حقایق عالم در قالب عقل نمی‌گنجد.^۱

عده‌ای تا سخن از عقل به میان می‌آید بلا درنگ آنرا دلیل بر تأیید «فلسفه» تلقی می‌کنند و می‌گویند: این همه سفارش در قرآن و روایات درباره عقل و بسیاری از براهین و استدلالهای قرآن و نهج البلاغه، مخصوصاً در الهیات و خداشناسی، فلسفی و دلیل بر صحت و ضرورت فلسفه است!

هرجا معصوم ما را به پیروی از عقل فرمان می‌دهد، آنرا دلیل تشویق ما به فراگیری فلسفه دانسته و بر این باور آنچنان جازمند که گوئی ترجمه «عقل»، «فلسفه» است.

برای تبیین این اندیشه باطل خوب است قبلاً فرق سه واژه تعقل، استدلال و فلسفه را بدانیم:

«تعقل» - در عرف اهل نظر - به معنای به کارگیری عقل، خردورزی و استفاده از نیروی عقل است. استدلال، به معنای دلیل جستن و دلیل آوردن بر مطلب و مسئله و موضوعی است. فلسفه به معنای نظام خاص فکری و دستگاه ویژه شناختی است.»

«بنابراین سه مفهوم مذکور، به ترتیب از عام، به سوی خاص می‌رود، چون تعقل اعم است از استدلال و استدلال اعم است از فلسفه؛ یعنی ممکن است درباره اموری تعقل شود، بدون اینکه در جهت خاص استدلال بر امری باشد. همچنین

۱. در مقابل اعتقاد «افراطی»، عقیده تفریطی در این باره اینست که:

عشق آمد، عقل او را بیچاره شد صبح آمد شمع او آواره شد

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

(مولوی)

عاشق شو و عقل را رها کن کز عقل دنی وفا نیابی

(نعمت اله کرمانی)

عشق آمد آتش اندر عقل زد طعنه بر گفتار عقل و نقل زد

(صفی علিশاه)

ممکن است درباره اموری و مسائل و موضوعاتی استدلال شود که ربطی به فلسفه ندارد، مانند استدلال در علوم و رشته‌های مختلف غیر فلسفی.»

«بنابر آنچه گفته شد روشن می‌گردد که نفی فلسفه بطور عام، یا نفی فلسفه‌ای خاص مستلزم نفی استدلال نیست، چنانکه نفی استدلال نیز مستلزم نفی مطلق تعقل نیست (اصولاً نفی «خاص» مستلزم نفی «عام» نیست). به سخن دیگر اگر مکتبی بگوید در فهم فلان موضوع نیازی نیست یا از راه فلسفه نباید رفت یا ضرورتی ندارد که از راه فلسفه برویم معنای این سخن انکار استدلال نیست تا چه برسد به انکار تعقل (بکارگیری نیروی عقل)»

«این مقدمه را از آنرو آوردم تا یادآور این واقعیت باشد که هر کس راه فلسفه را نپذیرفت و بسنده و پاسخگو ندانست، معنایش این نیست که منکر استدلال و تعقل شده است، هرگز.

فلسفه، در اصطلاح به یک نظام فکری و شناختی خاص گفته می‌شود _ چنانچه اشاره شد _ که در آن نظام به شیوه خاص خود استدلال می‌کنند و استدلال بالطبع مستلزم تعقل و تفکر و حرکت فکری است (الفکر حَرَكَةٌ إِلَى الْمَبَادِي...)، لیکن حرکت فکری و تعقل به هیچ روی مستلزم تقید به فلسفه نیست، تا چه رسد تقید به فلسفه‌ای خاص.»

«بنابراین، فلسفه به عنوان نام هر مکتب فکری و فلسفی و شناختی، مانند فلسفه مشاء فلسفه کانت و... یکی از مصداقهای مفهوم عام «تعقل» و «استدلال» است، و خود محدوده‌ای خاص دارد و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست...»

«استدلال عقلی و تنظیم مطالب بر طبق قواعد و موازین عقلی منحصر به فلسفه نیست. فلسفه که مکتبهای زیادی را شامل می‌شود، خود مجموعه‌ای از قواعد و استدلال‌هایی است که باید مبتنی بر مبنای عقل باشد، البته در فلسفه‌های غیر اشرافی و غیر قانونی که صد در صد مدعی تبعیت از عقل هستند، پس قلمرو حرکت عقلی بشر منحصر به فلسفه‌های اصطلاحی نیست، یک دلیل روشن بر این واقعیت، پیدایش مکتبهای جدید فلسفه‌های تعقلی است که نشان می‌دهد که تعقل پویاست و منحصر به هیچ مکتبی نیست.

بنابراین، فلسفه کل محتوای عقلی بشر نیست و حضور چندین مکتب فلسفی کهن و نو در تاریخ انسان دلیل آن نیست که همه نیروی عقل انسانی به کار گرفته شده است و دیگر سخنی برای گفتن و روشی برای اندیشیدن و اسلوبی برای قانونمند ساختن مسائل شناختی و معرفتی بر جای نمانده است.»^۱

پس سخن اینست که چنانچه «عقل» و «تعقل» را فقط در فلسفه، که نوعی خاص از اندیشیدن و تلاش فکری است منحصر کنیم، بزرگترین ظلم را در حق عقل _ این مخلوق محبوب خدا _ روا داشته ایم و گستره تابش آنرا تنگ ساخته، مقامش را تنزل داده‌ایم و در حصار استدلالات فنی و ذهنیات تصنعی محبوسش ساخته و با آن به خصومت و ستیز برخاسته‌ایم. این «جنگ با عقل» است و «به عقل» با عقل «جنگیدن» است؟! به عبارتی دیگر، این گونه نگرش با اسلحه عقل، بر علیه عقل قیام کردن و با عقل در راله عقل مانع تراشیدن است؟!!

قال الكاظم (عليه السلام): مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى مَعْرِفَةٍ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا وَ يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ.

۱. مکتب تفکیک ص ۲۸۶-۲۸۸.

«آنکه برای عقلش از خدا کمک نگیرد قلبش به معرفت و شناخت ثابتی همراه با بصیرت و حقیقت قلبی معتقد نمی شود.»^۱

جایگاه عقل در خداشناسی

آنچه را که تاکنون پیرامون عقل و مسائل مربوط به آن گفته شد، همه زمینه بحثی است که هم‌اکنون می‌خواهیم تحت عنوان «جایگاه و قلمرو عقل در خداشناسی» مطرح نمائیم. برای آنکه چهارچوب مطلب روشن باشد، مسائل این بحث را طی چند فراز دسته‌بندی و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- عقل قادر به انکار خدا نیست:

وجود خدای متعال آنچنان برای عقل بدیهی و واضح است که عقل سالم هیچ دلیلی بر انکار آن نمی‌تواند اقامه کند و آنچه بعضی به اصطلاح دلیل بر انکار خدا می‌آورند، جز سفسطه و بافته‌های ذهنی شیطانی چیز دیگری نیست. آن عقل نیست که خدا را انکار می‌کند بلکه به تعبیر امام صادق (علیه السلام) «شبیهِ عقل» است. (کافی ۱ ص ۱۱) در زیارت «جامعه ائمه المؤمنین» می‌خوانیم:

• فَلَا يُطِيقُ الْمُنْصِفُ لِعَقْلِهِ انْكَارَكَ وَالْمُؤَسَّوْمُ بِصِحَّةِ الْمَعْرِفَةِ جُحُودَكَ^۲

«فرد با انصاف با عقلش توان انکار را ندارد و آنکه شناخت صحیح دارد نمی‌تواند بگوید نیستی.»

در همین مورد علی (علیه السلام) می‌فرماید:

• لَا تَسْتَطِيعُ عُقُولُ الْمُتَفَكِّرِينَ جَحْدَهُ.

«عقول تفکر کنندگان قدرت انکار خدا را ندارد.»^۳

قرآن هم در جاهای زیادی به این حقیقت اشاره فرموده - تا جائیکه می‌خوانیم - آنقدر مسئله جدی و قطعی است که جای شک کردن برای عقل نیست.

• أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۴

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید:

• عَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ^۵

۱. الکافی ۱، ۱۷، کتاب العقل و الجهل ص : ۱.

۲. مفاتیح الجنان.

۳. کافی ج ۱، ص ۱۹۳.

۴. ابراهیم ۱۰.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶.

آندرو کانونی آیوی "دارای دکترای فلسفه و طب و حقوق و عضو انجمن پزشکان آمریکا و یکی از برجسته‌ترین متخصصین سرطان و امراض روده" می‌گوید:

«منطق وجود خدا را ثابت می‌کند ولی در نفی وجود خدا عاجز است. شاید بعضی اشخاص همچنانکه در گذشته نیز اتفاق افتاده وجود خدا را انکار کنند، ولی هیچکدام هرگز نتوانسته‌اند دلیل معقولی برای اثبات ادعای خود بیاورند... من تا امروز در تمام مطالعات خود کسی را نیافته‌ام که برهان قاطعی بر انکار وجود خدا داشته باشد...»^۱

در مناظره مشروحی که «برتراندراسل» فیلسوف معروف ماتریالیست با «کاپلستون» داشته، بالاخره بحث به اینجا منتهی می‌شود که راسل می‌گوید:

«من به صورت جزمی نمی‌گویم که خدا نیست؛ من می‌گویم نمی‌دانم که هست.»^۲

۲- خدا از عقل پنهان است:

با آنچه در مورد نقش و وظیفه عقل و قلمرو آن در مباحث گذشته گفته شد، معلوم شد که کار عقل «راه نمائی» و تشخیص خوب و بد است. ذات خدای متعال مطلقاً از عقل پنهان است و اصلاً عقل را هیچ توان و ظرفیت ورود در این وادی نیست.

به عقل نازی حکیم تا کی به فکرت این ره نمی شود طی

به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا

خرد گر سخن برگزیند همی همان برگزیند که ببند همی

به هستیش باید که خستو شوی زگفتار بیگاره یکسو شوی

آری وظیفه عقل در ذات خدا، جزء «سکوت» و «سکون» و «لا ادری» چیزی نیست.

او آنگونه که از چشم پنهان است، از عقل هم پنهان است.

قال الحسين (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ، كَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْبَصَارِ.^۳

در قرآن و روایات ائمه معصومین مکرر و با تعابیر گوناگون این موضوع اشاره شده، که ذات خداوند از هر عقل و وهم و خیال و فهم و ذهنی پنهان است.

عن الصادق (عليه السلام): كُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ.^۴

«آنچه به وهم آید خدای، خلاف اوست.»

۱. اثبات وجود خدا، ترجمه احمد آرام ص ۲۶۶.

۲. استنباط ما از خدا و خلقت ص ۳۱۳.

۳. بحارالانوار ۴، ص ۳۰۱ و تحت العقول ترجمه علی اکبر غفاری ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۴. توحید صدوق ص ۸۰.

آنقدر در روایات، فلا تدرک العقول (بحار ۴ ص ۲۸۹)، لا تقدّرهُ الْعُقُول (بحار ۴ ص ۲۹۳)، هو خلاف ما یعقل (بحار ۳ ص ۲۶۶)، لا تحیط به الافکار (توحید صدوق ص ۷۹)، قد ضلّت العقول (توحید صدوق ص ۷۰) و... از این قبیل روایات داریم که حدّ ندارد. (به کافی و توحید صدوق و بحار رجوع شود). فرموده‌اند که در ذات خدا اصلاً تعقل و تفکر نکنید، بلکه در آثار او بیندیشید چون در وظیفه عقل نیست که به ذات خدا فکر کند (مثل اینکه وظیفه میزان الحراره تشخیص درجه جوش نیست).

به همین جهت است که فرموده‌اند راه خداشناسی «لافکری» است، زیرا هر جا که عقل بخواهد با فکر کردن در ذات خدا نسبت به او معرفت پیدا کند، خطرناک است. خدای فکری، خدای واقعی نیست او خدای ساخت بشر است؛ و هر چه فردی قدرت حافظه و استعدادش قوی‌تر باشد یک خدای تصنعی فکری قوی‌تری برای خود خواهد داشت. (بت فکری) این‌همه تأکید بر پرهیز از تفکر در خدا و این که آمده: إِذَا بَلَغَ الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا، برای اینست که «خدای عقلی» خدای «مصنوع» است.

قال الباقر (علیه السلام): كَلَّمَا مَيَّزَ تُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي آدَقِّ مَعَانِيهِ، مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ، مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ.^۱

و حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: عَرَفْتُ اللَّهَ بِتَرْكِ الْأَفْكَارِ.^۲

«خدا را با ترک افکار و رها سازی تعقل شناختم.»

پس معنی لافکری این نیست که عقل و فکر را تعطیل کنیم و بهائی برایش قائل نباشیم، بلکه لافکری به این معنی است که فکر کردن، راه خداشناسی نیست.

قال الصادق (علیه السلام): إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ^۳

«از تفکر در خداوند برحذر باشید.»

نَهَايَةُ إِدْرَاكِ الْعُقُولِ عِقَالٌ وَ أَكْثَرُ سَعْيِ الْعَالَمِينَ ضَالَالٌ

پایان بکارگیری عقل در شناخت خدا سر درگمی و درجا زدگی است و سعی فراوان در اینباره موجب تباهی و ضلالت است.^۴

رمز این همه تأکید بر ناتوانی عقل از شناخت خدا، مبانیت و تفریق بین خالق و مخلوق است. خدا هیچ شبه و نظیر و مثل ندارد. هُوَ بَإِنُّ مِنْ خَلْقٍ^۵

عن الرضا (علیه السلام): كُنْهَهُ تَفْرِيقُ بَيْنِهِ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ^۶

عن الرضا (علیه السلام): فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ^۷

۱. محجة البيضاء ج ۱، ص ۲۱۶.

۲. فطرت مذهبی سید محمد شفیع ص ۳۲۵.

۳. بحار الانوار ۳، ص ۲۵۹.

۴. فطرت مذهبی ص ۳۲۵.

۵. بحار الانوار ۳، ص ۳۲۲.

۶. بحار الانوار ۴، ص ۲۲۸.

۷. بحار الانوار ۴، ص ۲۳۰.

۱- عجز عقل در معرفت خدا:

گفتیم از طریق عقل و استدلالهای عقلی، تنها می توان به وجود خدا پی برد و بر این باور دست یافت که: «جهان را صانعی باشد خدا نام.» به قول انیشتین اظهار و اعتراف نمود به اینکه:

در عالم مجهول نیروی عاقل و قادری وجود دارد که جهان گواه وجود اوست.^۱

در کلام معصومین فراوان تأکید شده بر اینکه:

- خدا را وصف نکنید جز به آنچه خودش را وصف نموده. (وصفوه بما وصف به نفسه)
- او را بخودش بشناسید (اعرفوا بالله)
- در شناخت او از قرآن تجاوز نکنید (لاتجاوز فی التوحید ما ذکره الله تعالی ذکره فی کتابه فتهلک و انه لا تدفّرہ العقول - توحید صدوق ص ۷۶)

اینها و بسیاری از رهنمودهای دیگر به خاطر عجز عقل از درک ذات و هستی حضرت باری تعالی است.

حضرت علی (علیه السلام): الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وَجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ أَنْ تَتَحِيلَ ذَاتُهُ فِي امْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّيْءِ وَالشَّكْلِ.^۲

«سپاس خدائی را که افکار و اوهام در او عاجزند مگر اینکه اعتراف به وجودش نمایند همین و بس؛ و عقلها از اینکه ذاتش را تخیل نمایند باز داشته شده اند، بخاطر اینکه برای خدای شبه و شکل محال است.»

حضرت علی (علیه السلام): مُمْتَنِعٌ عَنِ الْأَوْهَامِ أَنْ تَكْتَنِبَهُ وَ عَنِ الْأَفْهَامِ أَنْ تَسْغَرِقَهُ وَ عَنِ الْأَذْهَانِ أَنْ تَمْتَثِلَهُ ... قَدْ ضَلَّتِ الْعُقُولُ فِي أَمْوَاجِ تَيَّارِ إِدْرَاكِهِ وَ تَحَيَّرَتِ الْأَوْهَامُ عَنْ إِحَاطَةِ ذِكْرِ أَزَلِّيَّتِهِ وَ حَصَرَتِ الْأَفْهَامُ عَنْ اسْتِشْعَارِ وَصْفِ قُدْرَتِهِ وَ غَرِقَتِ الْأَذْهَانُ فِي لُجَجِ أَفْلاكِ مَلَكُوتِهِ.^۳

عن الحسن المجتبی (علیه السلام): ... فَلَا تُدْرِكُ الْعُقُولُ وَ أَوْهَامُهَا وَ لَا الْفِكْرُ وَ خَطَرَاتُهَا وَ لَا الْأَلْبَابُ وَ أَدْهَانُهَا صِفَتَهُ.^۴

می بینیم که در روایات صراحتاً بیان شده است که خداوند نه به عقل می آید نه به وهم، نه به خیال، نه به درک، نه به ذهن، نه به فهم و با هیچ یک از ابزار تعقل و تفکر قابل شناخت نیست.

بیان این عبارت و واژه ها به طور صریح و مکرر، گویای این حقیقت است که هیچکس عذر و بهانه ای نیاورد و برای خدا «شرک عقلی» قائل نشود.

حضرت علی (علیه السلام) در معنی لفظ جلاله «الله» می فرماید:

اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْلَهُ فِيهِ الْخَلْقُ وَ يُؤَلُّهُ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ الْمَحْجُوبُ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ.^۵

و قال الباقر (علیه السلام): اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي أَلَهُ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَائِيَّتِهِ وَ الْإِحَاطَةِ بِكَيْفِيَّتِهِ.^۶

۱. اثبات وجود خدا ص ۷۶.

۲. بحار الانوار ۴، ص ۲۲۱ و توحید صدوق ص ۷۳.

۳. بحار الانوار ۴، ص ۲۲۲ و توحید صدوق ص ۷۰.

۴. بحار الانوار ۴، ص ۲۸۹.

۵. توحید صدوق، ص ۸۹ و بحار ۳، ص ۲۲۳.

۶. همان مدرک.

«انیشیتین در سرای خود به دور از هر گونه سر و صدای مزاحم، غرق در مطالعه و تفکر بود. گروهی از دانشجویان (مرکب از پیروان مکتب الهی و مادی) بر او وارد شدند. انیشیتین حدود ۱۵ دقیقه به آنان فرصت مصاحبه و نشست داد. آنان در این نشست کوتاه و گرانبار موضوع مورد نظر و اختلاف میان خود را بدین صورت اظهار داشته‌اند که: آیا واقعاً خدا، وجود دارد و اگر وجود دارد چرا او را نمی‌بینیم؟»

انیشیتین به فکر فرو رفت و پس از چندی لب به سخن گشود و گفت:

اگر موفق شوم، دستگاهی اختراع کنم که بتوانم با میکروبها صحبت کنم، با میکروبی که روی یک خال موی سر انسانی جای گرفته باشد به گفتگو می‌نشینم، از میکروب می‌پرسم در کجا نشسته‌ای؟ میکروب پاسخ خواهد داد که روی تنه درختی که سر به فلک کشیده و ریشه آن به اعماق زمین فرو رفته است (چون میکروب خیلی کوچک است، یک موی سر آدمی را اینچنین بزرگ می‌بیند) و من به آن میکروب می‌گویم: اشتباه می‌کنی تو بالای درختی تنومند قرار نداری. بلکه روی یک خال از موی سر انسانی واقع شده‌ای، انسانی که خود جزئی از زمین و زمین جزئی از کیهانشان اول و این کیهانشان نیز یکی از کیهانشانهاست؛ حالا از میکروب بخواهیم تا جهان را در خیال و ذهن خود ترسیم کند، آیا می‌تواند؟ و سپس افزود: من هم در پیشگاه خداوند بزرگ از آن میکروب به مراتب کوچکترم؛ من کجا و احاطه بر همه موجودات این جهان.^۱

ای بلند از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من

وقتی از موریس مترلینک خواستند تا خدا را تعریف کند، جواب داد:

«اگر من می‌توانستم به شما بگویم خدا کیست، دیگر هم‌نوع شما نبودم بلکه خدای شما می‌شدم.»^۲

الکسیس کارل می‌گوید:

«خدا را نباید با اندیشه و فکر شناخت، کسانیکه با اندیشه خدا را جستجو نمی‌کنند، خدا با آنها زودتر کنار می‌آید.»

نباید بدو نیز اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه

گر کسی وصف او زمن پُرسد بی دل از بی‌نشان چه گوید باز

عاشقان کشتگان معشوقند برنیابد ز کشتگان آواز

۱- حد نصاب عقل در خداشناسی:

آنگاه که به آیات و روایات رجوع می‌کنیم علاوه بر اهمیت دادن به تعقل و تفکر استدلالهای به اصطلاح عقلی، برای اثبات وجود خدا به چشم می‌خورد. برای همین باید بدانیم حد و مرز عقل در این زمینه تا کجاست؟ قبل از هر مطلبی باید یک مسئله اساسی را به خاطر داشته باشیم تا در مباحث توحیدی سر رشته کارها از دستان خارج نشود و آن اینکه یک اصل اساسی در معارف توحیدی این است که:

۱. فطرت مذهبی نوشته محمد شفیع ص ۲۴۹-۲۵۰ به نقل از مکتب اسلام سال ۱۲ شماره ۹ ص ۴۸-۴۹.

۲. مغز متفکر جهان شیعه ص ۱۸۰.

• مِنْ التَّوْحِيدِ إِلَّا تَتَوَهَّمَهُ^۱

«توحید آنست که خدا را در وهم نیاوری.»

این مطلب (إِلَّا تَتَوَهَّمَهُ) برای تمام مسائل مربوط به خداشناسی شاه کلید است که این فرمایش از زبان ائمه دیگر هم به طور مجمل و یا مفصل بیان شده، مثلاً:

قال الصادق (عليه السلام): كُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ^۲. «آنچه به وهم آید، او خلاف آنست.»

اگر با این معیار و میزان، همه آیات و روایاتی که در مورد شناخت خدا است، مورد دقت قرار گیرد، عقل حد نصاب خود را از دست نمی‌دهد و مفاهیم عقلی و ذهنی و ادراکی با واقعیت ذات الهی تطبیق داده نمی‌شود.

اصولاً عقل با تعقل و تفکر در جهان آفرینش، به نهایت شناختی که منتهی می‌شود این است که خالق هست.

إِنَّ الْعَقْلَ يَعْرِفُ الْخَالِقَ مِنْ جِهَةٍ تُوجِبُ عَلَيْهِ الْإِقْرَارَ وَ لَا يَعْرِفُهُ بِمَا يُوجِبُ لَهُ الْإِحَاطَةَ بِصِفَتِهِ^۳.

آری عقل در خداشناسی همینقدر می‌تواند داخل شود که بگوید: این «مبنا» را «بانی» ای است.

خرد را فهم تا آنجاست در کار که عالم صانعی دارد پدیدار

امام صادق (عليه السلام) ضمن حدیثی در مورد عقل می‌فرمایند:

فَالْعَقْلُ عَرَفَ الْعِبَادَ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَ أَنَّهُ الْبَاقِي وَ هُمُ الْفَانُونَ وَ اسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَى مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ مِنْ سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ وَ شَمْسِهِ وَ قَمَرِهِ وَ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ بَانَ لَهُ وَ لَهُمْ خَالِقًا وَ مُدَبِّرًا لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُولُ...^۴

با عقل بندگان خالقشان را بشناسند (شناخت به این معنی) که آنها مخلوقند، خداوند مدبر آنهاست و آنها تحت تدبیر اویند، او باقی است و آنها فانی شدنی و با دیدن خلق خدا از آسمان و زمین و خورشید و ماه و شب و روز، با عقلشان به این سو رهبری شوند که بر ایشان خالق و مدبری است که پیوسته بوده و خواهد بود.

وقتی به قرآن کریم می‌نگریم می‌بینیم در آیات الهی موجودات عالم مورد تفکر و تعقل قرار گرفته‌اند و هیچگاه نیامده که در ذات و صفات خدا فکر کنید یا عقلتان را بکار گیرید. (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ)

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ^۵.

اگر به همه آیاتی که «يعقلون» و «تعقلون» و «يتفكرون» آمده رجوع کنید همین حکم را دارد.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار.

۲. توحید صدوق ص ۸۰.

۳. بحار الانوار ۳، ص ۱۴۷.

۴. کافی ج ۱، ص ۳۳، ترجمه مصطفوی.

۵. ۱۶۰ بقره.

شناخت خالق هستی جزء آنچه گفته شد (اقرار به وجود خدا) در هیچ حدی کار عقل نیست. نه تنها انسان با عقل نمی-تواند خدا را بشناسد، بلکه به هیچ وسیله دیگر هم نمی‌تواند به معرفه الله برسد، مگر اینکه خدا تفضل کند برای همین در معرفه الله هیچ تکلیفی بر آنها نیست.

و خدا را جز به خدا نمی‌توان شناخت (اعرفوا الله بالله، اللهم عرفنی نفسك و ...) قلت لابی عبدالله (علیه السلام): «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ قَالَ فَقَالَ لَا قُلْتُ فَهَلْ كُفِّوا الْمَعْرِفَةَ قَالَ لَا عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۱

اگر بخواهیم عقل را در پی بردن به ذات و صفات خداوند راه دهیم، مثل این است که: (بلا تشبیه) لامپ کوچک و کم ظرفیتی را به جریان برق عظیمی با ولتاژ بسیار بالا و فوق العاده زیاد وصل کنیم، که بلافاصله می‌سوزد و خاکستر می‌شود. اینجاست که می‌بینیم امام صادق (علیه السلام) به مفضل می‌فرماید: اگر گفته شود چرا خدا با عقل درک نمی‌گردد؟ جواب این است که: «لأنه فوق مرتبة العقل كما لا يدرك البصر ما هو فوق مرتبته»^۲ برای اینکه خدا فوق و ظرفیت عقل است، همانگونه که چشم آنچه مربوط به او نیست (یعنی اشیاء غیر مادی، مثلاً بو، درد، صوت و...) را نمی‌بیند.

سپس حضرت می‌فرماید: هرگاه سنگی را ببینی که به آسمان می‌رود، قبول داری که پرتاپ کننده‌ای می‌خواهد که او را پرتاپ کند، ولی این اعتقاد از راه چشم تو حاصل نمی‌شود بلکه با عقل چنین نتیجه‌ای می‌گیری، برای اینکه عقل تشخیص می‌دهد که سنگ خود به خود و بدون سبب بالا نمی‌رود، آیا می‌بینی که اینجا چطور چشم در حد خودش توقف می‌کند و از آن تجاوز نمی‌کند؟! همینطور عقل هم در محدوده‌ای از معرفت خدا که مربوط به او نیست وارد نمی‌شود و از آن تجاوز نمی‌کند. بله با عقل می‌توان معتقد شد و اقرار نمود که در این عالم کسی هست گرچه دیده نشود و با هیچ یک از حواس درک نگردد.^۳

به عبارتی دیگر همه استدلالها که در مورد خداوند آمده باید منتهی شود به اینکه، نه بگوئیم «خدا نیست» (حد تعطیل) و نه بگوئیم خدا «چیست؟» (حد تشبیه). ادله وجود خدا ما را وادار می‌دارد که به وجود خالق هستی اقرار کنیم، بدون اینکه هیچگونه تصور و توصیفی از او داشته باشیم، باید مراقب بود که عقل از حد نصاب خود خارج نشود و استدلالات عقلی، توصیف ذات الهی را به دنبال نداشته باشد و ذهن را به توهّمات ذهنی و مفاهیم تصوّری در مورد خدا نکشاند.

جهان متّفق بر الهیتش	فرو مانده در کهنه ماهیتش
نه بر اوج ذاتش رسد مرغ وهم	نه در ذیل وصفش رسد دست فیه

۱. کافی ج ۱، ص ۱۶۳، باب البیان و التعریف و لزوم الحج.

۲. بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۴۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۵- عقل ابزار اداء حق بندگی:

عقل می‌گوید من خالق دارم و خود به خود آفریده نشده‌ام و اقرار دارد که هستی را هستی بخشی است دانا و توانا، که این همه نعمت را برای آسایش و سعادت من آفریده که کمال واقعی هم در عبادت و بندگی خداست که هدف خلقت است. (لقد ارسلنا فی کل امة رسولا ان اعبدالله)

پس از این اقرار اولیه، که عقل پاک ابراز نمود، می‌یابیم که خالق اختیار مرا دارد و من در ید قدرت اویم و محتاج احسان و لطفش هستم. باید محبت‌های او را سپاس گویم و امر و نهی خالق را «اطاعت» کنم.

قال النبی ﷺ: اِنَّ اللهَ تَعَالٰی خَلَقَ الْعَقْلَ لِادَاءِ حُقُوقِ الْعُبُودِيَّةِ لَا لِادْرَاكِ حَقِّ الرَّبُوبِيَّةِ.

خدای متعال عقل را آفرید تا انسان با آن حقوق عبودیت و بندگی را اداء کند (اطاعت کند) نه اینکه حقیقت ذات ربوبی را درک نماید.^۱

خداوند، انسان را برای بندگی آفرید و ابزار خوب بندگی کردن را هم به او عطاء فرمود.

عقل: که وظیفه‌اش نمایاندن «خیر و شر» است همه «خیرها» را که به «بندگی» منتهی می‌شود و همه «شرها» را که از «بندگی» باز می‌دارد به ما می‌نمایاند.

عن الرسول ﷺ: اَلَا وَ اِنَّ اَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَاطَاعَهُ وَ عَرَفَ عَدُوَّهُ فَعَصَاهُ.^۲

عن النبی ﷺ: اِنَّمَا يَدْرِكُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ.^۳

حضرت علی (علیه السلام): هِمَّةُ الْعَقْلِ تَرَكُ الذُّنُوبَ وَ اِصْلَاحُ الْعُيُوبِ.^۴

امام صادق (علیه السلام) در فرمایشات توحیدی خود به «مفضل» در توضیح اینکه اگر درک وجود خدا از تیر رس عقل بشری به دور است، پس عقل چگونه یکی از راههای معرفت به حساب آمده؛ می‌فرماید:

وَ عَلَى حَسَبِ هَذَا اَيْضًا نَقُولُ اِنَّ الْعَقْلَ يَعْرِفُ الْخَالِقَ مِنْ جِهَةٍ تُوجِبُ عَلَيْهِ الْاِقْرَارَ وَ لَا يَعْرِفُهُ بِمَا يُوْجِبُ لَهُ الْاِحَاطَةَ بِصِفَتِهِ.

یعنی: «بر این اساس است که می‌گوئیم عقل بدان اندازه سر از وجود خالق درمی‌آورد که اقرار به وجودش نماید نه بیشتر، و نه اینکه عقل بتواند به ذات احدیت احاطه پیدا کند و چگونگی وجود خدا و صفاتش را برای ما تعیین نماید (عقل فقط کارش اینست که از «اثر» پی به «مؤثر» ببرد و به وجود آن اقرار کند، همین و بس.)

آنگاه امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: اگر گفتند که، اگر چنین است پس چگونه بنده ضعیف با عقل لطیفش در برابر معرفت خدا مسئول است با آنکه نمی‌تواند به او احاطه یابد؟ در پاسخ باید گفت:

۱. فطرت مذهبی سیدمحمد شفیعی، ص ۳۲۴، به نقل از اسرار شیعه سیدحیدر آملی، ص ۲۴۸.

۲. الحیة ۱، ص ۱۳۲.

۳. الحیة ۱، ص ۴۳.

۴. بحار الانوار ۱، ص ۱۶۱.

إِنَّمَا كُفِّ الْعِبَادُ مِنْ ذَلِكَ مَا فِي طَاقَتِهِمْ أَنْ يَبْلُغُوهُ وَهُوَ أَنْ يُوقِنُوا بِهِ وَ يَقِفُوا عِنْدَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ لَمْ يُكَلَّفُوا إِلَّا حَاطَةَ بَصَفَتِهِ.^۱

بندگان به قدر توان و طاقتشان در خدانشناسی مکلف و مسئولند همان قدر که به وجود او یقین داشته باشند و امر و نهی او را اطاعت کنند و هیچگاه شناخت ذات و صفات الهی در حیطه تکلیف آنان نیست. سپس امام (علیه السلام) مثالی می‌آورند که همچنانکه هیچ پادشاه و سلطانی از رعیت خود نمی‌خواهد که صفات وی از قبیل: بلندی، کوتاهی، سیاهی، سفیدی و... را بدانند بلکه سلطان از رعیت جز اعتراف به سلطنتش و اطاعت و فرمانبرداری از دستوراتش را نمی‌خواهد.

حالا اگر کسی بیاید بر در کاخ پادشاه بایستد و بگوید: ای پادشاه! خودت را به من عرضه کن تا اینکه تو را بشناسم و آلا سخن تو را گوش نمی‌کنم و اطاعتت را نمی‌کنم! چنین کسی شایسته است که تنبیه و عقوبت شود. همینطور هرکس بگوید: به خداوند اقرار نمی‌کنم و او را قبول نمی‌نمایم مگر اینکه به کنه ذات او احاطه پیدا نمایم که این فرد خودش را در معرض غضب الهی قرار داده است (فَكَذَّ الْقَائِلُ إِنَّهُ لَا يَقِرُّ بِالْخَالِقِ سُبْحَانَهُ حَتَّى يُحِيطَ بِكُنْهِهِ مُتَعَرِّضًا لِسَخَطِهِ)^۲

پس اگر از تفکر و تعقل در ذات الهی به شدت نهی شده‌ایم به این علت است که عقل وظیفه‌ای در این مورد ندارد، وظیفه عقل پس از اقرار به وجود خداوند روشن کردن راه برای دیدن آن چیزهائی است که موجب خوشنودی و ناخشنودی خداست، که من با اراده و اختیار خودم یکی را برگزینم، شکر را یا کفر را. و اگر تأکید شده که به جای تفکر در ذات خدا (که هلاکت می‌آورد) در آثار و نعمتهای خدا تفکر کنید، این بدان جهت است که بنده با مطالعه و نظر به شگفتیهای خلقت و این همه لطف و رحمتی که به او شده خود را غرق در نعمت می‌بیند و محبت ولی نعمت، در دلش لانه می‌کند؛ و همین محبت او را به تواضع و کرنش و او را دارد و او را بنده خدا می‌سازد. هرچه عقل در زمین و آسمان و نعمتهای بی‌شمار ربوبی بیشتر تفکر کند، آثار لطف و احسان الهی را بیشتر می‌بیند، خدای در قلبش عزیزتر می‌شود. و این خاصیت نیکی و احسان است که آدمی در برابر احسان‌کننده کوچک می‌شود.

قال علی (علیه السلام): عَجِبْتُ لِمَنْ يَشْتَرِي الْعَبِيدَ بِمَالِهِ فَيُعْتِقَهُمْ كَيْفَ لَا يَشْتَرِي الْأَحْرَارَ بِإِحْسَانِهِ فَيَسْتَرِفَّهُمْ.^۳

«در شگفتم از کسی که با مال خود بنده‌ها را می‌خرد و آزار می‌دهد، چگونه با احسان و نیکی به آزادمردان، آنها را نمی‌خرد و در بند نمی‌کند؟!»

۱. توحید مفضل - بحار الانوار، ۳، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۲. بحار الانوار، ۳، ص ۱۴۷.

۳. غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۹۶، فصل ۵۴، حدیث ۲۸.

خدای عقلی:

اگر بخواهیم با عقل، ذات باری تعالی را مورد ادراک و شناسایی قرار دهیم، خدای حاصل از مفاهیم عقلی و ذهنی خدای تصنعی است که با ابتکارات و فنون ذهن خلق شده و مصنوع خلق است، نه خدای واقعی. اگر «معرفه الله» که «اول الدین»، «اعلی المعارف» و «رأس العلم» است معرفتی شد که حاصل فعالیتها و تلاشهای عقل و ادراک است چنین خدایی اثر مطلوب و مؤثری در خارج ایجاد نمی کند و شایسته دوست داشتن و بندگی نیست.

برای چنین خدایی هرگونه گذشت و فداکاری و عملی بیهوده است و ارزشی ندارد. چون چنین خدایی که «شخصی» و عقلی، شایسته نیست تا «انیس»، «رفیق» و «شفیق» کسی باشد و این «بت عقلی» با «بت سنگی» که قدرت بر انجام کاری ندارد تفاوتی نمی کند، مردمی نزد امام صادق (علیه السلام) آمدند و گفتند: نَدْعُو فَلَا يُسْتَجَابُ لَنَا قَالَ لَأَنْتُمْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ. «چرا خدا را می خوانیم ولی جوابی به ما نمی دهد؟ فرمود: چون شما خدایی را می خوانید که او را نمی شناسید.»^۱

امیر المؤمنین (علیه السلام) شنید که کسی می گوید: وَالَّذِي اخْتَجَبَ بِسَبْعِ طَبَاقٍ. «یعنی قسم به خدایی که در هفت طبقه پنهان است.»

حضرت، تازیانه را به طرفش بلند کرد و فرمود: وَ يَلِكَ إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يَخْتَجِبَ عَنْ شَيْءٍ أَوْ يَخْتَجِبَ عَنْهُ شَيْءٌ، سُبْحَانَ الَّذِي لَا يَخُوهُ مَكَانٌ وَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ. فقال الرجل: أَمَا كَفَرُ عَنْ يَمِينِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: لَا، لَمْ تَحْلِفْ بِاللَّهِ فَيَلْمَزَكَ الْكَفَّارَةَ وَ إِنَّمَا خَلَقْتَ بَعِيرَهُ.^۲ «وای بر تو خداوند بزرگتر از آنست که از شیء پنهان باشد، یا چیزی از او پنهان باشد، منزّه است خدایی که مکانی او را دربر نمی گیرد و نه در آسمان و نه در زمین چیزی بر او پوشیده نیست.

آن مرد (وقتی فهمید به خدای مورد تصور خود قسم یاد کرده، نه به خدای واقعی) گفت: یا امیرالمؤمنین آیا به خاطر قسمی که نا به جا یاد کردم کفاره بدهم؟ حضرت فرمود: نه؛ زیرا به خدای واقعی قسم نخورده ای که کفاره بر تو لازم شود، بلکه به غیر از او قسم خورده ای!»

خوب! اگر قسم خوردن به خدای عقلی و غیر واقعی کفاره ندارد عبادت این خدا هم ثواب ندارد.^۳ بندگی این خدا با بندگی بندگی بتها فرقی نمی کند، ساختن هر «بنایی» بر این مبنای غیر حقیقی پشیزی نمی ارزد؛ معلوم است که اعتقاد به چنین خدایی اثر حقیقی خود را در رفتار و جوامع انسانی نمی گذارد، هر چه شناخت و معرفت فرد از این خدا بیشتر باشد، عبارات و الفاظ و تصوّراتی ذهنی و فکری بیش نیست.

بی خود نیست که اینهمه مردم علی الظاهر موحدند و خداپرست، ولی دنیای ما خراب است و خداشناسی آنها اثر مطلوب خودش را در اخلاق و رفتارشان به جا نمی گذارد.

۱. توحید صدوق، ص ۲۸۹.

۲. بحارالانوار، ص ۳۱۰ و به همین مضمون در ص ۳۳۰.

۳. داستان اینها چون آن عابد بنی اسرائیل است که در جزیره مشغول عبادت خدایی بود که باید الاغی داشته باشد و خدای مورد عبادتش، خدای ذهنی و شخصی خودش بود که خدا فرمود: «انما الشبيه على قدر عقله» کافی، ۱۳ و ۱۲.

اگر اعتقادات مردم روی زمین (در همین مختصر و ظاهری هم) اعتقادی به خدای واقعی می‌بود حیات بشری در روی زمین جلوه دیگری داشت.

اینجاست که معلوم می‌شود آنها که با الهام‌گیری از فلسفه یونان و عقاید وارداتی بیگانه، خدائی را به انسانها معرفی می‌کنند که حاصل و «عقل» و «ذوق» آنهاست، بزرگترین خیانت را به بشریت کرده‌اند و پیروانشان را به خدای عقلی و کشفی دعوت کرده‌اند، که عبادت خدایی را که شبیه بنده است یا مشکک است، بت‌پرستی و کفر و شرک است. خدا هم حق دارد در قیامت به چنین کسانی بگوید بروید پاداش اعمال صالحتان را از همان خدایی بگیرید که ساخته خودتان بوده و برایش می‌کوشیده‌اید و... (چون خدا خوب شریکی است).

سرچشمه های حقیقی که قرآن است و عترت، کنار گذاشتن، و «معاقل العلم» را رها کردند و کاسه لیس افکار بیگانه گشتن حاصلی جز چنین نتیجه خطرناکی ندارد.

آری، شیطان که قسم خورده تا همه فرزندان آدم را از صراط مستقیم گمراه کند، هیچگاه بیکار نمی‌نشیند و در هر عصری متناسب با سطح فرهنگ مردم آن زمان و به فراخور سطح فکر آنان سلاح گمراهیشان را انتخاب می‌کند. همو که اولین بانی و مخترع بت و بت پرستی است.^۱ دیگر در عصر فضا و علم و اندیشه نمی‌تواند آدمیان را به بت‌های مادی و سنگی بفریبد. بلکه از راه فکر و اندیشه وارد می‌شود و علوم و تصنعات فکری بیگانگان را وارد حوزه معارفی آنها می‌سازد. او خوب می‌داند که:

از یک اندیشه که آید از درون صد جهان گردد به یک دم واژگون

بزرگترین عامل و ابزار انحراف بشر از خدای واقعی و بهترین دام شیطان برای گمراه‌سازی نسل بشر از توحید، که سنگ اول مبادی دین است، و سوسه‌های فکری او است، که به صورت «خدای عقلی» از اندیشه و فکر عده‌ای از توابع فکری بشری تراوش می‌کند.

آیا اهمیت و حساسیت مطلب، اقتضاء نمی‌کند که مواظب شیطان باشیم و تأکیدات معصومین را، مبنی بر فراگیری دانش از آنها آویزه گوش سازیم؟!

قائم آل محمد آن امام (علیه السلام) راد با ارباب دانش این پیام
کسب علم و معرفت را هرکه خوبست جز طریق اهل بیت انکار ماست

خدایا آن یگانه احیاگر عقول انسانها را که تا نباید معنی «يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» تحقق نمی‌یابد ظاهر فرما، تا عقلها در سیر بندگی واقعی خودت هدایت شود.

۱. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالُوا لَا تَدْرِنَ آلِهَتَكُمْ وَ لَا تَدْرِنَ وَدًّا وَ لَا سُوعَا وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا قَالَ كَانُوا يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَاتُوا فَصَجَّ قَوْمُهُمْ وَ شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَجَاءَهُمْ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُمْ اتَّخَذْ لَكُمْ أَصْنَامًا عَلَى صُورِهِمْ فَتَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ وَ تَأْتِسُونَ بِهِمْ وَ تَعْبُدُونَ اللَّهَ فَاعِدْ لَهُمْ أَصْنَامًا عَلَى مِثَالِهِمْ فَكَانُوا يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَنْظُرُونَ إِلَى تِلْكَ الْأَصْنَامِ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الشِّتَاءُ وَ الْأَمْطَارُ ادْخَلُوا الْأَصْنَامَ الْبُيُوتَ فَلَمْ يَزَالُوا يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى هَلَكَ ذَلِكَ الْقَرْنُ وَ نَشَأَ أَوْلَادُهُمْ فَقَالُوا إِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَعْبُدُونَ هَؤُلَاءِ فَعَبَدُوهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَا تَدْرِنَ وَدًّا وَ لَا سُوعَا الْآيَةُ. (بحار الانوار ج ۳، ص ۲۵۰).

خدایا «حجت ظاهر» را آشکار نما تا در شکوفایی «حجّت باطن» ما را فریادرسی کند. آن مولای محبوبی که جدّش امام باقر علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَيْنَ عُقُولِهِمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ^۱.

به تاریخ دوازدهم ذی القعدة ۱۴۱۶ هـ ق برابر با ۱۳۷۵/۱/۱۳

۱. کافی، ترجمه مصطفوی، ص ۲۹.